



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۶ فروردین ۱۳۹۱

مصادف با: ۲۲ جمادی الاولی ۱۴۳۳

جلسه: ۹۰

موضوع کلی: نسبت بین متعلق و حکم

موضوع جزئی: کلام شهید صدر در مورد رابطه بین متعلق و حکم

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

رابطه بین متعلق و حکم:

از بحث مربوط به حکم و موضوع و متعلق، مسئله رابطه بین متعلق و حکم باقی مانده است که در این جلسه به آن می-پردازیم. ما درباره نسبت بین حکم و موضوع و انظار مختلفی که در مورد این مسئله وجود داشت بحث کردیم، اکنون برای تکمیل بحث مناسب است که به رابطه بین متعلق و حکم هم اشاره کنیم. گفته شد مراد از متعلق چیزی است که از عبد خواسته می شود اعم از فعل یا ترک مثل حج، صلوٰه، صوم و امثال آن لذا متعلق؛ یعنی آن چیزی که تکلیف، داعی به آن و ملزم بر عمل و اتیان به آن است؛ مثلاً در «صل» که امر به صلوٰه شده به مقتضای این امر باید به صلوٰه اتیان شود و همچنین است در مورد «اکرم»، پس متعلق همان نفس عمل و چیزی است که مکلف به آن تکلیف شده؛ یعنی همان افعال مأمور به و منهی عنه که حکم، داعی به سوی ایجاد آن است که سابقاً هم به این مطلب اشاره کردیم. البته توجه داشته باشید که در بسیاری از مواقع از متعلق تعبیر به موضوع می شود ولی ممکن است وجه این تعبیر این باشد که مراد از موضوع که بر متعلق اطلاق می شود موضوع قضیه است نه موضوع حکم؛ یعنی در تحلیل مسائل مربوط به قضایای شرعیه که از متعلق تعبیر به موضوع می شود منظور موضوع قضیه است؛ مثلاً وقتی گفته می شود «الصلوة واجبة» صلوٰه موضوع قضیه است و وجوب هم حکم است، اینجا اگر به صلوٰه اطلاق موضوع می شود به اعتبار این است که مثلاً یک قضیه ای تشکیل شده که موضوع آن صلوٰه است؛ یعنی وجوب متعلق شده به صلوٰه پس صلوٰه در عین حال که متعلق حکم شرعی است موضوع قضیه هم می باشد. فرق است بین موضوع قضیه و موضوع حکم شرعی لذا اگر در کلمات بعضی از بزرگان از متعلق تعبیر به موضوع می شود شاید به اعتبار این است که معمولاً متعلق حکم در قضایای شرعیه به عنوان موضوع ذکر می شود.

کلام شهید صدر در مورد رابطه بین متعلق و حکم:

ایشان می فرمایند: متعلق حکم همیشه مؤخر از خود حکم است؛ چون متعلق به سبب حکم موجود می شود؛ یعنی مکلف روزه می گیرد بخاطر وجوب صوم در حالی که حکم خودش به سبب موضوع ایجاد می شود و برای همین است که گفته شد وجود حکم متوقف بر وجود موضوع است اما نسبت به متعلق این گونه نیست. بر این اساس ارتباط بین حکم و متعلق عکس ارتباط بین حکم و موضوع است؛ یعنی موضوع همیشه مقدم بر حکم و متعلق همیشه مؤخر از حکم است. ما گفتیم حکم هیچ گاه سبب ایجاد موضوع نیست و هیچ گاه برای مکلف داعی به سوی موضوع ایجاد نمی کند ولی همیشه سبب

ایجاد متعلق است و برای مکلف داعی به سمت متعلق ایجاد می‌کند لذا متعلق متأخر از حکم است بر خلاف موضوع که مقدم بر حکم است.^۱

بررسی کلام شهید صدر:

با توجه به مطالبی که ما در رابطه با حقیقت حکم و موضوع و متعلق گفتیم معلوم می‌شود که کلام شهید صدر تمام نیست. ایشان متعلق حکم را همیشه مؤخر از حکم می‌دانند در حالی که مسئله این چنین نیست. اگر به خاطر داشته باشید در تبیین نظریه امام(ره) که مورد قبول ما هم قرار گرفت و مختار ما هم همان نظریه بود گفتیم مبعوث^۲ إلیه در اوامر شرعی همیشه رتبه^۳ مقدم بر امر است؛ یعنی در اوامر و احکام شرعی، مبعوث^۴ إلیه یا همان متعلق همیشه در رتبه^۵ متقدم بر حکم است چون امر باید متعلق را تصور کند تا بتواند به سوی آن بعث کند. شهید صدر فرمودند متعلق چیزی است که حکم داعی به سوی ایجاد آن است حال وقتی چیزی بخواهد مورد بعث یا زجر قرار بگیرد و مبعوث^۶ إلیه یا منجز^۷ عنه باشد حتماً امر و ناهی باید آن را تصور کنند تا بتوانند نسبت به آن امر و نهی داشته باشند لذا امام(ره) فرمودند: اگر امر به نفس طبیعت باشد بدون هیچ قیدی مأمور به همان طبیعت است و لاغیر و اگر امر به طبیعت مقیده تعلق بگیرد مأمور به هم آن طبیعت مقیده خواهد بود. حال اگر مولی بخواهد امر به اکرام کند متعلق اکرام که اکرام باشد باید توسط امر تصور شود و بدون تصور اکرام امر به آن معنی ندارد. بله امتثال مکلف و تحقق اکرام در خارج بعد از حکم است؛ چون مربوط به امتثال مکلف است پس تحقق اکرام به معنای وجود عینی پیدا کردن آن بستگی به این دارد که مکلف نسبت به آن امر چه موضعی داشته باشد که اگر امتثال و اطاعت کند اکرام محقق می‌شود ولی اگر مخالفت و عصیان کرد متعلق حکم که اکرام باشد در خارج محقق نمی‌شود. اینکه ایشان می‌فرماید: متعلق به سبب وجوب، موجود می‌شود به چه معنی است؟ اگر مراد وجود خارجی است؛ یعنی آن متعلق که مکلف آن را در عالم واقع تحقق می‌بخشد، این واضح الفساد است چون اگر از این جهت و به این اعتبار بخواهیم متعلق را مؤخر از حکم قرار دهیم این قطعاً محل بحث نیست. ما موضوع و متعلق را با حکم می‌سنجیم و تحقق متعلق از سوی مکلف بستگی به این دارد که آن را امتثال کند، حال اگر مکلف مخالفت کرد متعلق تحقق پیدا نمی‌کند و بعید است که منظور ایشان این باشد. اگر منظور این نیست پس به چه دلیل گفته می‌شود متعلق به سبب وجوب، موجود می‌شود و فرمایش ایشان از این جهت مبهم است که آیا منظور ایشان این است که متعلق به سبب وجوب، اعتبار و انتزاع می‌شود؟ این هم از کلام ایشان بعید است.

پس به نظر ما متعلق هم مثل موضوع، رتبه^۸ مقدم بر حکم است؛ چون وقتی ما می‌گوییم امر برای امر نیاز به تصور متعلق دارد منظور این است که مثلاً وقتی می‌خواهد امر به اکرام کند اول باید اکرام را تصور کند تا بعد بتواند امر به اکرام کند و تصور متعلق برای تقدم آن بر حکم کفایت می‌کند.

^۱ . دروس فی علم الاصول، ج ۱، ص ۱۱۰.

سؤال: اینکه متعلق مقدم بر حکم است به لحاظ مقام انشاء و جعل است که در مقام انشاء ابتدا باید متعلق حکم تصور شود تا بتوان حکم را انشاء کرد ولی در مقام فعلیت، حکم مقدم بر متعلق است و متعلق مؤخر است.

استاد: ما قبلاً در رابطه با موضوع هم گفتیم که بعضی مثل محقق نائینی می‌گویند فعلیت حکم تابع فعلیت موضوع است که ما عرض کردیم این گونه نیست و فعلیت حکم تابع فعلیت موضوع نیست، وقتی در رابطه با موضوع این را می‌گوییم در رابطه با متعلق هم مسئله از همین قرار است و فعلیت حکم تابع فعلیت متعلق نیست که به آن جهت گفته شود حکم مقدم بر متعلق است.

به نظر ما نسبت بین حکم و متعلق نسبت ذی المقدمه به مقدمه است و از قبیل علیت و سببیت یا عارض و معروض نیست. ما وجود خارجی متعلق را مؤخر از حکم می‌دانیم؛ مثلاً اگر اکرام بخواهد در خارج محقق شود مؤخر از حکم است، بهر حال منظور ما این است که وقتی می‌گوییم متعلق هم مثل موضوع مقدم بر حکم است این گونه نیست که رابطه بین موضوع و حکم با رابطه بین متعلق و حکم به یک نحو و یک شکل باشد، بله ما نمی‌توانیم بگوییم نسبت بین متعلق و حکم از قبیل نسبت بین علت و معلول، سبب و مسبب یا عارض و معروض است ولی می‌توانیم بگوییم که متعلق مقدمه حکم است و تقدم آن بر حکم از باب تقدم مقدمه است؛ یعنی به حسب تصور، مقدمه باید امر متعلق را تصور کند تا بتواند امر کند.

مسئله دیگری که باید مورد بحث قرار گیرد کاربردهای نسبت بین موضوع و حکم و همچنین متعلق و حکم در مسائل مختلف است که باید در جای خودش بحث شود که ما به نمونه‌هایی از آنها اشاره کردیم که یکی از مهم‌ترین تأثیرات این مسئله در بحث اخذ علم به حکم در موضوع حکم است؛ یعنی آیا قانون‌گذار و شارع می‌تواند تکلیف بکند و تکلیف خودش را مشروط به علم مکلف قرار دهد و بگوید در صورتی که مردم علم به حکم داشتند حکم برای آنها ثابت است که از آن به اخذ علم به حکم در موضوع حکم تعبیر می‌شود که این بستگی دارد به اینکه ما اولاً موضوع را چه بدانیم و با متعلق اشتباه نگیریم، موضوع یعنی همه آن چیزهایی که برای تحقق حکم مفروض الوجود گرفته شده است مثل المستطیع نسبت به وجوب حج و مثل سه امر؛ رؤیت هلال، عدم سفر و عدم مرض نسبت به وجوب صوم. پس اولاً باید معنای موضوع معلوم شود که با متعلق اشتباه گرفته نشود و ثانیاً معلوم شود منظور از رابطه بین موضوع و حکم چیست؟ اگر کسی گفت موضوع، رتبه مقدم بر حکم است و نسبت آن هم با حکم علیت است در این صورت نمی‌شود در موضوع حکم اخذ شود اما اگر کسی این رابطه را مثل رابطه علیت و سببیت تکوینی ندانست اخذ آن در موضوع حکم آن محاذیر را نخواهد داشت.

سؤال: آیا نسبت بین موضوع و حکم یا متعلق و حکم در بحث تبعیت احکام از مصالح و مفاسد واقعیه موجود در متعلق احکام هم تأثیر دارد؛ یعنی آیا مراد از متعلق در این بحث متعلق در مقابل موضوع است یا مجموع متعلق و موضوع مراد است؟

استاد: اگر بخواهیم یک پاسخ اجمالی دقیق به سؤال مطرح شده بدهیم در واقع باید بگوییم مثلاً اگر امر به حج به شخص مستطیع متعلق شده است و احکام را هم تابع مصالح و مفسد واقعیه موجود در متعلقاتشان بدانیم، مراد مصلحت و مفسده در متعلق حکم است که منظور همان متعلق اصطلاحی در مقابل موضوع است؛ یعنی خود حج که فعل آن از عبد خواسته شده دارای یک مصلحت واقعیه است لکن این مصلحت عائد مستطیعی می‌شود که امر حج را امتثال کند و چنانچه کسی مخالفت با این امر بکند مصلحت حج از او فوت شده و مفسده گریبان او را می‌گیرد پس مصلحت عائد مکلف مستطیع می‌شود، حال گاهی مکلف بر موضوع منطبق می‌شود مثل مکلف و مستطیع اما در مثل صلوة و صوم موضوع بر مکلف منطبق نیست؛ یعنی موضوع صلوة، وقت و موضوع روزه، سه امر؛ رؤیت هلال، عدم سفر و عدم مرض است که با مکلف فرق می‌کند که اگر این قیود نباشند مصلحتی نیست و متعلق مصلحت نخواهد داشت؛ مثلاً اگر وقت به عنوان موضوع صلوة که یک امر غیر اختیاری است محقق نشود صلوة مصلحت نخواهد داشت. پس اینکه می‌گوییم احکام تابع مصالح و مفسد واقعیه در متعلق احکام است منظور از متعلق همین متعلق مصطلح است که در مقابل موضوع است. موارد زیادی است که از متعلق تعبیر به موضوع می‌کنند ولی از موضوع کسی تعبیر به متعلق نمی‌کند پس وقت که موضوع صلوة است معنی ندارد که دارای مصلحت باشد اما وقت قیدی است که اگر به متعلق حکم که صلوة باشد ضمیمه شود، مصلحت حاصل می‌شود؛ مثلاً اگر کسی قبل از ظهر نماز بخواند هیچ مصلحتی را درک نمی‌کند و نماز ظهر بعد از دخول وقت است که دارای مصلحت است پس مصلحت در خود صلوة است که متعلق حکم است ولی آن اموری که به عنوان قید فرض می‌شود محدودیتی در مورد مصلحت ایجاد می‌کند که این مصلحت به نحو مطلق در متعلق وجود ندارد بلکه صلوة در وقت، دارای مصلحت است پس اگر امر به نفس طبیعت تعلق گرفته باشد متعلق حکم، نفس طبیعت است و امتثال نفس طبیعت مصلحت دارد ولی اگر امر به طبیعت مقیده تعلق گرفته باشد متعلق حکم طبیعت مقیده است که امتثال آن همراه با قیود لحاظ شده مصلحت دارد؛ مثلاً اگر گفته شود احسان کنید در این صورت امر به طبیعت احسان تعلق گرفته و مبعوثٌ إلیه طبیعت است و هیچ قیدی ندارد که هر جایی این عمل محقق شود مصلحت دارد البته همین جا بعضی گفته‌اند که برای این موارد که امر به خود طبیعت تعلق گرفته موضوع، البالغ العاقل القادر است؛ یعنی همان سه شرطی که به عنوان شروط عامه تکلیف مطرح شده موضوع حکم است. پس اگر امر به نفس طبیعت تعلق بگیرد در این صورت مصلحت در متعلق حکم است و مشروط و مقید به هیچ شرط و قیدی هم نیست ولی در مواردی که قید و شرطی باشد و امر به طبیعت مقیده تعلق گرفته باشد مصلحت در متعلق مقید به شروط و قیود لحاظ شده محقق خواهد شد.

«والحمد لله رب العالمین»